

سلطنت!! جمهوری؟؟ یا هرج و مرج!؟

مدت کوتاهی پس از برقراری حکومت جمهوری اسلامی بسیاری از همیاران و دست اندرکاران انقلاب به خود آمدند که هیئات، خر مراد را دیگری سوار است و آنها جاده صاف کن بودند. تا آمدند اعتراض کنند خفه شان کردند. بیست و سه سال هم مردم را با اشغال سفارت و جنگ و بگیر و ببند و آخرش هم با سید خندان مشغول کردند. هر روز هم پروژه جدیدی در داخل و خارج برای سرگرمی و کنترل مردم پیاده میکنند. ولی بقول امام خودشان؛ "لاکن اینها باید بروند."

این روزها که تکزاسی شهر ما ششلول هایش را بسته و سوار بر اسب نظم نوین جهانی منطقه را به گرد و خاک کشیده خیلی از ما ایرانیها به رفتن آخوند ها امیدوار شده ایم. از خوشحالی به خوشخیالی افتاده ایم که همین فردا پس فردا رژیم آخوندی کارش تمام هست و حکومت دلخواه ما از نوع پادشاهی و یا جمهوری بر سر کار می آید. آیا براستی اینچنین خواهد شد؟

آیا سلطنت؟ ... خیر!

من از روی مطالعه، درک واقعیات و شرایط امروز ایران و جهان با اطمینان کامل میگویم که حکومت ایران پادشاهی نخواهد شد. نه اینکه من دشمن پادشاهی هستم. نخیر. من متولد و بزرگ شده دوران پادشاهی محمد رضا پهلوی هستم. شخصا در آن دوران بدی و زیان ندیدم و از روی عادت هم که شده به سیستم پادشاهی با روی گشاده برخورد میکنم. دروغ چرا، بدم هم نمياید که یک جاوید شاه جانانه داد بزنم. ولی کو شاه؟ کجاست آن شاهی که من به عشق او خدا، شاه، میهن فریاد کنم؟ آی مردم. **رژیم پادشاهی شاه میخواهد. ما امروز شاه نداریم.** رضا پهلوی شاه ایران نیست. رضا پهلوی شاه مردم نیست. رضا پهلوی شاه باقیمانده خاندان پهلوی و دوستان و یاران آنان در غربت است. رضا پهلوی شاه تعدادی است که با خاطرات و رویاهای شاهنشاهی گذران عمر میکنند.

تاریخ ایران را بخوانید یا پیرسید. خاندان بسیاری بر ایران پادشاهی کرده اند. بنیانگذار با زور شمشیر و لیاقت، پادشاهی ایران را نصیب خود کرده و اعقاب او با زور شمشیر، درایت، و تمایل مردم پادشاهی خاندان را ادامه داده اند. آنگاه که بی لیاقتی شاه بر حکومت مستولی شده و مردم از او و خاندان او دلزده شدند، شاهی دیگر از خاندانی دیگر و یا سرزمینی دیگر ایران را کشتیبان و صاحب دولت بوده است. رضا شاه کبیر زابیده بی لیاقتی احمد شاه، سایر شاهان قاجار، و خاندان ایشان بوده اند. انقلاب سال ۵۷ نتیجه مستقیم اشتباهات و استبداد فراوان محمد رضا شاه و خاندان پهلوی بود. همانگونه که رضا خان با رایزنی بیگانه، کودتا، و رای مجلس موسسان دفتر پادشاهی قاجار را بستند، آیت الله خمینی با دسایس بیگانه، انقلاب، و رای مردم دفتر پادشاهی پهلوی را بستند و پادشاهی آیت الله ها و خلافت ولی فقیه را در لباس جمهوری اسلامی بنیان گذاشتند. حال اگر طرفداران رضا پهلوی و یا خود ایشان پادشاهی خاندان پهلوی را از نو بخواهند، زور شمشیر

لازم است و لیاقت. رایزنی بیگانه را هم که از دوران پادشاهی قاجار متداول شده دارند. اما قرن، قرن بیست و یکم است و ایرانیان به لطف انقلاب و حکومت نیرنگ باز بسیار هوشیار سیاسی شده اند. پادشاهی را در ایران دیگر با زور شمشیر نمیشود بر مردم عرضه کرد. عصر، عصر اطلاعات است، ارتباطات است، تبلیغات است، کنترل مغزها و افکار از طریق شستشو و جنگ روانی است. مردم هم که تشنه آزادیهای فردی، اجتماعی، و سیاسی هستند. پس شمشیر میشود شعارهای قشنگ، مبارزه مسالمت آمیز، کانالهای تلویزیونی، مجریان خوش بیان و خوش سیما، ایستگاههای رادیویی، نشریات و مصاحبه ها اینجا و آنجا. میماند لیاقت. و بقول معروف مسئله این است داشتن یا نداشتن. لابد میدانید که لیاقت هم ذاتی است و هم اکتسابی. کمتر از نوع اول و بیشتر از نوع دوم.

مشکل اساسی جنبش سلطنت طلبی بی لیاقتی پادشاه مورد نظرشان است. رضا پهلوی از روزی که سوگند پادشاهی را یاد کردند تا به امروز لیاقتی در شایستگی و حقانیت پادشاهی ایران از خود نشان نداده اند. ایشان خود در قبول مسئولیت پادشاهی متزلزل هستند. پادشاهی که دیگر تعارف ندارد! مردم هم که یکبار با صدای بلند با انقلاب و رای گفتند پادشاهی پهلوی نمیخواهیم. اصلا پادشاهی نمیخواهیم. حالا گیرم گول خوردند. حالا گیرم که پشیمان شده اند! خاندان محترم پهلوی و شاهزاده رضا پهلوی بعنوان پادشاه قسم خورده در غربت و با دسترسی به اشخاص دست اندر کار، محافل سیاسی، دولتها، و میلیونها میلیون دلار سرمایه، کدامین حرکت قابل تبلیغ را در راه ایرانیان مهاجر پیشتاز بوده اند؟ آیا بنیادی برای همیاری با پناهندگان که در اردوگاهها، در گوشه های دنیا امید به کمک دارند برپا کرده اند که ما خبر نداریم؟ مگر در کنار اشتباهات و استبداد رضا و محمد رضا، دو پادشاه پهلوی، به خدمات بیشتر آنها معترف نیستیم؟ آیا خاندان ایشان و وارث تاج و تخت، بورسیه ای برای تجلیل خدمات و خاطرات آنان در هیچ دانشگاهی بر پا داشته اند که ما خبر نداریم؟ من بعنوان یک ایرانی با استناد بر کدام خدمتگزاری رضا پهلوی به او اعتماد کنم و دست اتحاد و دوستی بسوی او دراز کنم؟

مشکل پادشاهی رضا پهلوی خود رضا پهلوی است. ایشان نواده پادشاهی مستبد هستند که انگلیسها بر روی کار آوردند و از کار بر کنار کردند. ایشان پسر پادشاهی هستند که انگلیسها بر روی کار آوردند تا اینکه در اثر استبداد و نابرداری بسیار، مردم، انگلیسها و شرکا او را اخراج و در دنیا سرگردان کردند. ایشان مدعی تاج و تختی هستند که در راه رعایای آن هیچ عمل قابل تحسین در کارنامه خود ندارند. میثاق اخیر ایشان نشان بارز بی لیاقتی ایشان و تشکیلات پشتیبان ایشان است. انتشار کلمات تکراری با نامی غیر ایرانی و در پایتخت آفریننده پادشاهی پدر و پدر بزرگ بی کیفیتی عیان رضا پهلوی و خود فروختگی ایشان به صحنه گردانان سلطنت خواه است. ایشان هرگز در کنار مردم نبوده اند و مشاوران و اطرافیان هرگز اجازه نخواهند داد که او با مردم باشد. نتیجه اینکه شمشیر سلطنت خواهی برش ندارد. لیاقت پادشاهی که در کار نیست. علی میماند و حوضش! یعنی همان رایزن های بیگانه که پادشاهی رضا پهلوی را علم میکنند تا خاری کنند برای فرو کردن در چشم ولایت فقیه تا امتیاز چپاول ایران را بگیرند و قاه قاه بخندند به ریشهای رنگ شده آقایان! هموطن آرزو مند من، در نبود زور شمشیر، در نبود لیاقت، **پادشاهی رضا پهلوی تو خالیست.** داستانهای خوب است برای بچه های خوب! شاهزاده ای از خاندان رانده ای بودن دیگر جوازی برای

شاه بودن نیست. حرفهای قشنگ زدن، بدبختی ملت را تکرار کردن، مدعای آزادی و آزادیخواهی شدن کارنامه پادشاهی نیست. میدانم که در آسایش غربت و در رویای دلپذیر روزهای پیشین به حال ایران و ایرانی میگری، ولی افسوس که آرزوی پادشاهی ما نه رنگ دارد و نه پادشاه!

ایکاش رضا پهلوی شاه مردم بود. ایکاش رضا پهلوی خدمتگزار مردم بود. ایکاش رضا پهلوی نسخه پیچ درمان واشنگتن نبود. ایکاش میثاق رضا پهلوی پیمان بود و از لندن نبود! ولی از قدیم گفته اند؛ "کاش را کاشتیم در نیامد."

آیا جمهوری؟ ... شاید!

خوب، تکلیف پادشاهی که مشخص شد. پس حکومت آینده ایران حتما جمهوریست؟ یک جمهوری آزاد. یک جمهوری دمکراتیک. بقول آن آقا یک جمهوری ناب! جمهوری دمکراتیک ایران، یا جمهوری ایران و نه مثلا جمهوری اسلامی ایران. من در جواب میگویم الزاما نه!

توجه بفرمایید که معنی جمهوری در خود کلمه مستتر است. احتیاج به پسوند و پیشوند ندارد. کاربرد جمهوری دمکراتیک غلط است. جمهوری یعنی حکومت دمکراتیک، یعنی حکومت قانون. تعریف اضافه نمیخواهد. جمهوری یعنی حکومت مردم بر مردم از طریق انتخابات آزاد. جمهوری اسلامی و یا هر دین دیگر غلط است. دین پیام خدا به انسان است از طریق پیامبران. حکومت دینی یعنی حکومت خدا بر مردم که نقض تعریف جمهوریست. جمهوری سوسیالیستی در ایران غلط است زیرا جامعه ایران تما یل فراگیر به آنچه ما به نام سوسیالیسم میشناسیم ندارد. جمهوری فدرال هم در تعریف نوع حکومت ایران کاربرد ندارد. زیرا بنیان یک سیستم فدرال فراگیر سالها وقت و تمرین حکومتداری میخواهد. جمهوری ملی و هر نوع جمهوری تعریف شده ای نقض نفس کلمه، معنی، و عملکرد جمهوری خواهد بود.

معقولترین نوع حکومت برای ایران جمهوری و اسم این حکومت "جمهوری ایران" میباشد. در این جمهوری هر شخص از هر دین و از هر مرام سیاسی مطابق با قانون و با کسب اکثریت آرای مردم میتواند مسئولیت اداره مملکت را ماموریت یابد. آری، هر شخص. حتی حزب الهی، شاه الهی، رجوی الهی، لنین الهی، مصدق الهی، و الهی های دیگر مطابق قانون و به شرط کسب اکثریت آرای مردم. این فلسفه حکومت جمهوری است. جزییات قانون، نوع جمهوری (تشریفاتی یا عملیاتی)، و سایر مراتب تشکیلات دولت را یک هیئت برگزیده از مردم با بررسی و تدوین پیشنهادات تعیین مینماید.

خوب، در این جمهوری نگاهبان آرمانهای آزادیخواهانه مردم، استقلال، سربلندی، و تمامیت ارضی خاک مقدس ایران که خواهد بود؟ نمایندگان مردم به حکم رای مردم و از طریق انتخابات آزاد پاسدار و امانتدار اعتماد و انتظار مردم خواهند بود. برای کسب اعتماد مردم اهداف و عملکرد متشکل و آشکار در راستای انتظارات آنان لازم است. یک حزب، تشکل، یا حرکت سیاسی وسیله اتحاد نظرات مشابه، تدوین آنها به اهداف، و ترویج آن آرمانها خواهد بود. حزب با معرفی نامزدهای نمایندگی مردم و با بیان برنامه ای که در راستای خواستههای مردم میباشد تلاش در کسب هر چه

بیشتر آرا خواهد نمود. مردم هستند که با عشق به سرنوشت خود و مملکت آن عده و آن افکار را که مناسب بدانند به خدمت در مجلس قانونگذاری و اداره کشور ماموریت میدهند.

مردم هستند که با عشق به سرنوشت خود و مملکت با آگاهی از مواضع احزاب و تطبیق آنها با تمایلات خود به عضویت احزاب در خواهند آمد و یا پشتیبان آنان خواهند شد. آزادی تشکیل حزب سیاسی و قدرت مردمی این احزاب ضامن سلامت سیاسی جامعه خواهد بود.

اگر مردم در شرکت آگاهانه خود در مسایل حکومتی غفلت ورزند فرصت طلبان میداندار خواهند شد و جمهوری ایران یک جمهوری اسمی خواهد بود. روز از نو، روزی از نو!

آیا هرج و مرج؟ ... احتمالاً!

برای درک مفهوم هرج و مرج در نظام سیاسی، جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید. مطابق تعریف جمهوری که بیشتر نوشتیم، این حکومت جمهوری نیست. نتیجه اینکه هرج و مرج فراوان در عملکرد این حکومت مشاهده میکنیم. رییس جمهور، مجلس، و بسیاری از ادارات و مقامات بازیچه نیروی استبداد هستند. وکیل مدافع مقتول را به جرم دفاع از حق به زندان میاندازند! و هزاران امثال دیگر.

حال، فردایی را مجسم کنید که مافیای جمهوری اسلامی بر سر کار نیست و از روی معجزه خدایی و یا امریکایی و به ضرب همه پرسی، پادشاهی رضا پهلوی برقرار است و سلطنت طلبان متحد شده و میخواهند که مسئول اداره امور باشند! از یکطرف سازمان مجاهدین خلق و بعضی چپی های دیگر را داریم که دشمنی قهر آمیز با پادشاهی دارند. از طرف دیگر نیروی بالقوه جمهوریخواه را داریم که مخالفت سیاسی با پادشاهی دارند. با باقیمانده جمهوری اسلامی هم اصلاً کاری نداریم. لابد مخالفان پادشاهی تقاضای رسیدگی به اموال خاندان پهلوی و برگشت آنچه میشود را خواهند کرد. لابد موافقان پادشاهی مخالفت خواهند کرد. با بقیه لابد ها هم کاری نداریم. نتیجه این لابد ها اختلاف سلیقه غیر قابل حل بین گروهها خواهد بود (همانطور که الان شاهد آن در اپوزیسیون خارج از کشور هستیم) و عاید ملت و مملکت هم هرج و مرج حکومتی، و در نهایت چالش با آزادی خواهد بود.

حال همان فردا را با سناریوی جمهوری که آنهم یا از روی معجزه خدایی و یا انگلیسی و به ضرب همه پرسی برقرار است تصور بفرمایید. معجزه خدایی برای اینکه جمهوریخواهان صدها فرقه اند و توانایی اتحاد را ندارند. معجزه انگلیسی هم برای اینکه لندن ها پهلوی ها را دوست نمیدارند و هر روزه برای جانشینی جمهوری فعلی بدیل سازی میکنند. بار دیگر سازمان مجاهدین خلق را داریم که موافق با جمهوری غیر از آنچه آنها تجویز میکنند نخواهد بود. چپی ها مشکل عمده نخواهند بود زیرا که خود به نوعی جمهوری تمایل دارند. چون در تعداد و طرفدار اندک هستند مسایلی مثل خودمختاری، خلق ها، و عملکرد بورژوازی را وسیله نمایش افکار خود قرار خواهند داد. یک دولت جمهوری آمادگی بررسی این مسایل را خواهد داشت. میماند سلطنت طلبها که شاه میخواهند و

پادشاهی. اینها هم مشکل عمده نخواهند بود زیرا که هم اندک هستند و هم کارنامه پادشاهی در ایران سیاه است. دولت جمهوری توانایی دلداری از اینان را هم خواهد داشت.

چون معجزه خدایی بعید است و در حال حاضر معجزه انگلیسی محتمل تر است، در این سناریو جمهوری ایران اسمی خواهد بود و هرج و مرج پس از مدت کوتاهی راه خود را به جامعه می‌گشاید.

چه باید بشود؟

در راه برقراری جمهوری ایران و یک فضای سیاسی عاری از هرج و مرج چهار مانع اساسی سد راه هستند که عبارتند از؛ حکومت ضد ملی/مردمی جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین خلق، سرمایه سلطنت طلبها، و پراکندگی نیروهای جمهوریخواه. موانع دیگر از جمله دخالت بیگانه مستتر در موانع بالا و یا در اولویت دیگری هستند.

جواز کسب جمهوری اسلامی در ملک ایران به سر آمده است. هم مردم ایران و هم اربابان آخوند ها این جواز را تجدید نمیکنند. البته امکان تغییر دکوراسیون و ایجاد کسب جدید از طرف اربابها می‌رود که با هوشیاری مردم بعید است ولی باتوجه به شرایط غیر ممکن نیست!

سازمان مجاهدین خلق با رهبری و آرمانهای فعلی مشکل عمده دیگری برای برقراری هر نوع حکومت جدید، بخصوص پادشاهی در ایران میباشد. به همین علت زمان تغییر حکومت در ایران بستگی به تغییر وضعیت در عراق و تعیین سرنوشت سازمان مجاهدین خلق دارد. اشاره عوامل سلطنت طلب به یک پروسه زمانی دو ساله برای براندازی جمهوری اسلامی میتواند در این راستا باشد که خود بخشی از برنامه های واشنگتن برای منطقه است. چنانچه سازمان مجاهدین خلق به شکل فعلی خود باقی بماند معضلی در دست بیگانه برای آزار حکومت ایران در آینده خواهد بود.

سلطنت طلبها بدون سرمایه راه بجایی نخواهند برد چون همانطور که نوشتم نه شاه دارند و نه کارنامه پادشاهی. اما سرمایه دارند و در ازای صرف پول صدای بلند پادشاهی را در قاموس همه بررسی علم کرده اند. بسان مثال، "خشت اول چو معمار نهد کج تا ثریا می‌رود دیوار کج"، "دیوار کج ادعای پادشاهی با یک فشار از جانب یک نیروی عمده ملی فرو خواهد ریخت.

این نیروی عمده ملی که جوابگوی انتظار جمهوری برای ایران است از اتحاد نیروهای جمهوریخواه سرچشمه خواهد گرفت. ولی چون علیرغم تلاشهای متفاوت جناحهایی از جمهوریخواهان امید به اتحاد این نیروهای پراکنده نمیرود خلا وحدت فکری و عملی در جمهوریخواهان باقی میماند. در نتیجه پروژه برپایی دیوار کج پادشاهی و یا تغییر عبا و عمامه به کراوات و کت و شلوار یعنی اصلاح از درون باقی است که در صورت وقوع، خود ضامن هرج و مرج خواهند بود. یک راه نجات برای ایران و برقراری جمهوری ایران، بنیان یک حزب یا حرکت جدید ملی/مردمی با آرمانهای فراگیر میباشد که در مقاله "چه باید کرد" در باره آن نوشته ام. البته در خلا یک نیروی فراگیر روی پروژه جمهوری رضا پهلوی هم دارند پژوهش میکنند!

چه دارد میشود؟

در خلا اتحاد منسجم نیروهای جمهوریخواه و مخالف حکومت آخوندی، رضا پهلوی با دسترسی به سرمایه سلطنت طلبی و حمایت و رایزنی امریکا سردمدار مبارزه برای نجات ایران شده است. شعار ایشان آزادی و آزادیخواهی، مبارزه مسالمت آمیز، انتخاب نوع حکومت از طریق همه پرسی، و اخیراً احتراز از انتقامجویی از عاملان رژیم میباشد. حرفهایی بسیار قشنگ و منطقی.

دست اندرکاران جمهوری اسلامی از خیانت و چپاول سردمداران رژیم مستاصل شده اند و راه اصلاح در حکومت نمیبینند. آنها از سهل انگاری و عدم اتحاد نیروهای مبارز ملی/مردمی در تعجب هستند. میدانند که حکومت آخوندی رفتنی است. برای نجات جان و آینده خود و خانواده شان زمزمه همکاری با رضا پهلوی را آغاز کرده اند زیرا اعتماد به هیچکدام از نیروهای پراکنده جمهوریخواه ندارند. برای جلب خاطر آنها لندن هم پذیرای شاهزاده شده و اشارات لازم را به تشکیلات شاهزاده فراهم آورده است. سخنگویان غیر رسمی پادشاهی، مثل پرویز قاضی سعید، شروع به بیان این اشارات در مقاله ها و برنامه های تلویزیونی کرده اند (پیام سرهنگ اویسی). چند سردار و مامور امنیتی هم برای ایجاد رابطه با شاهزاده و اطمینان خاطر دو طرفه بعنوان فرار از رژیم از کشور خارج شده اند.

ارباب قول خنثی شدن سازمان مجاهدین خلق را میدهد، قول مسالمت با عوامل رژیم را میگیرد و امید به حکومت را در تشکیلات شاهزاده قوت میدهد. شاهزاده هم که الحق حرف حساب میزند، فارسی و انگلیسی را هم که خوب صحبت میکند، از چندی پس از ازدواج به اینور هم که تمرینهای سوال و جوابهای سیاسی را مرتب پیگیر است. آلترناتیو از این بهتر کجا؟ اگر ارباب در رهبر سازی و جایگزینی حکومت از درون رفوزه شود چشمک به واشنگتن میزند و جمهوری دراز مدت و غیر موروئی رضا پهلوی از راه میرسد؟! در ۲۰۰۴ میثاق لندن پیروز میشود.

اینها راهم خیلی ها فهمیده اند، داغ کرده اند، و دارند جلیز و ویلیز میکنند!؟

*

من هیچکس هستم. یکی از هفتاد میلیون ایرانیهای داخل و خارج. حقوق بگیرم و به فکر امروز و فردای زن و بچه و عاقبت وطنی که هنوز به یادش بغضم میگیرد. نه روزنامه نگارم و نه استاد علوم سیاسی. نه سر پیازم و نه ته آن. ولی خود پیازم و عاشق ایران. خسته شده ام از اینهمه پروفیسور و مدعای سیاسی که برایم راه و چاه می آفرینند. بر میخیزم تا بگویم که من هم هستم. و تاهستم ایران هست و آزاد انسان ایرانی.

(توجه بفرمایید که تلاش من نگاه غیر روشنفکری به مسائل وطن عزیزمان و بیان آنها به زبان غیر روشنفکری است.)